

The Ten Stages of Knowledge based on Verses and Hadiths

Ameneh Shahande *

Ebrahim Niksefat **

۱۱۳

Abstract

Introduction: The cognitive dimension of man is expressed in the Qur'an with various concepts such as: knowledge, wisdom, thought, jurisprudence, poetry, sense, opinion, suspicion, lip, certainty, rationality, deliberation, contemplation, knowledge, wisdom, etc. Understanding the stages of formation of knowledge in humans is one of the issues whose correct understanding, in addition to knowledge, also helps to improve knowledge; Teaching and learning, in addition to the independent subject of human excellence, are the introduction to increasing faith and righteous deeds..

Method of Study: The research method used in this article is a research in the field of analytical-descriptive and library-type research, where the information collected through content analysis has been analyzed and descriptively analyzed the ten stages of human knowledge with an approach to verses and traditions.

Findings: The first stage of cognition takes place in the structure of "intelligence". In the process of reasoning, by receiving "knowledge" as a cognitive content, science becomes knowledge. The knowledge absorbed by the intellect is established in the structure of "dream". "Thinking" is a process that uses stored information to be used in the next step. "Dhikr" deals with recalling the knowledge stored in the heart. "Jurisprudence" transforms the information stored in the heart into faith with the help of desire. "Certainty", the evolved stage of faith, which in a new structure of the self, becomes wisdom.

* Assistance Professor at “the Islamic Teachings Department” in Payam Noor University. E-mail: shahande_a@yahoo.com

** Assistance Professor at “the Islamic Teachings Department” in Payam Noor University. E-mail: eniksefat@yahoo.com

Received date: 2021.10.10

Accepted date: 2021.12.10



"Wisdom" is the result of the process of all intellectual and heart matters that are available to the soul to realize action.

Conclusion:

The adaptation and transformation of wisdom with the truths of the world is one of the other functions created by the soul to connect the results obtained from human science with the truths of pure divine knowledge, which is created in the "truth" stage. In this article, we intend to examine the ten stages of human knowledge based on the verses of the Qur'an and the traditions of the infallible imams (a.s.) do.

Keywords: Stages of Knowledge, Quran, Hadith, Reason, Science.

۱۱۴



مراحل ده‌گانه شناخت بر مبنای آیات و روایات

آمنه شاهنده*

ابراهیم نیک‌صفت**

چکیده

بعد شناختی انسان در قرآن با مفاهیم متنوعی مانند علم، حلم، فکر، فقه، شعر، حس، رأی، ظن، کب، یقین، تعقل، تدبر، تأمل، معرفت و حکمت بیان شده است. فهم مراحل شکل‌گیری دانش در انسان، از جمله مسائلی است که درک صحیح آن، علاوه بر شناخت، به ارتقای دانش نیز کمک می‌کند. تعلیم و تعلم، علاوه بر موضوع مستقل تعالی انسان، مقدمه افزایش ایمان و عمل صالح می‌باشند. روش تحقیق به‌کارگرفته‌شده در این مقاله، پژوهش در حیطه تحقیقات تحلیلی-توصیفی و از نوع کتابخانه‌ای است که اطلاعات جمع‌آوری‌شده به واسطه تحلیل محتوا، به بررسی تحلیلی-توصیفی مراحل ده‌گانه شناخت انسان با رویکردی بر آیات و روایات پرداخته است. اولین مرحله شناخت در ساختار «عقل» اتفاق می‌افتد. در فرایند تعقل با دریافت «علم»، به عنوان محتوای شناختی، علم به معرفت تبدیل می‌شود. معارف جذب‌شده توسط عقل، در ساختار «حلم» استقرار می‌یابد. «فکر» فرایندی است که معلومات ذخیره‌شده را جهت استفاده در مرحله بعدی قرار می‌دهد. «ذکر» به فراخوانی معارف ذخیره‌شده از حلم، در قلب می‌پردازد. «فقه» معلومات ذخیره‌شده در قلب را با کمک میل به ایمان تبدیل می‌کند. «یقین» مرحله تکامل‌یافته ایمان در یک ساختار جدید نفس، به حکمت تبدیل می‌شود. «حکمت» نتیجه فرایند همه مذکورات عقلی و قلبی است که در اختیار نفس، برای تحقق عمل قرار می‌گیرد. انطباق و تبدیل حکمت با حقایق عالم، از دیگر کارکردهایی است که توسط نفس ایجاد شده تا نتایج به‌دست آمده از علم انسان با حقایق علم ناب الهی مرتبط و متصل گردد که در مرحله «حقیقت» ایجاد می‌شود. در این مقاله در صددهیم مراحل ده‌گانه شناخت انسان را بر اساس آیات قرآن و روایات ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} بررسی دقیق و عمیق کرده و نکات لازم جهت استفاده در زندگی دنیوی و به تبع آن، بهره‌برداری در زندگی اخروی را تبیین کنیم.

واژگان کلیدی: مراحل شناخت، قرآن، حدیث، عقل، علم.

* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. shahande_a@yahoo.com

** استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

eniksefat@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۹/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۸

طرح مسئله

قرآن کریم اولین موضوعی که پس از خلقت حضرت آدم ﷺ به عنوان اولین بشر، درباره وی بیان کرده است، شناخت و علم‌آموزی اوست که در آیه ۳۱ سوره بقره می‌فرماید: و خدا همه اسما را به آدم تعلیم داد، آن‌گاه حقایق آن اسما را در نظر فرشتگان پدید آورد: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: اگر شما در دعوی خود صادق‌اید، اسمای اینها را بیان کنید» (بقره: ۳۱). بحث علم‌آموزی و شاخص‌قراردادن و بزرگ‌نمودن توانایی علمی آدم ﷺ و در تقابل قراردادن علم آن حضرت در برابر معلومات فرشتگان، به عنوان بندگان مقرب و مخلوقات برتر آفرینش (انبیاء: ۲۶) در آیه تبیین و اعلان پیروزی و برتری حضرت آدم ﷺ به عنوان نمادی از جنس انسان در این تقابل و مبارزه و اجرای بزرگ‌ترین مسابقه علمی آفرینش، به عنوان اولین مسابقه ارزشمند بین دو مخلوق عالم -یعنی انسان و ملائکه- و داوری علمی این مسابقه، توسط خداوند که نشان از فضیلت و اهمیت دانش و آگاهی برای انسان دارد که خداوند در قرآن، با نشان‌دادن نمادهای مربوط، عظمت و بزرگی تعلیم و تعلم را بیان کرده است.

خداوند خود را به عنوان اولین معلم انسان معرفی کرده و می‌فرماید: «و خدا همه اسما را به آدم تعلیم داد» (بقره: ۳۱). تعلیم خدا به همه انسان‌ها، در اولین کلام شریعت، به آخرین فرستاده و برگزیده‌ترین پیامبران، با دستور به خواندن ایشان آغاز کرده و فرموده است: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ: [بخوان به نام] آن خدایی که بشر را علم نوشتن با قلم آموخت، [پس] به آدمی آنچه را که نمی‌دانست تعلیم داد» (علق: ۴-۵). شرافت‌یافتن انسان با تعلیم خداوند، نشان از شرف علم و شرافت تعلیم‌شونده آن یعنی انسان دارد که در این آیات اشاره شده است. طرح این موضوع، پس از بیان نگاه تردید‌آمیزی است که ملائکه درباره توانایی‌های انسان، در آیه قبل مطرح کرده بودند که خداوند در این باره می‌فرماید: «و [به یاد آر] وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت، [آنها] گفتند آیا کسانی در

زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و خون‌ها بریزند و حال آنکه ما خود، تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم، خداوند فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» (بقره: ۳۰). پس از برداشت فاسدبودن و خون‌ریزبودن انسان توسط فرشتگان، خداوند ارزش انسان را با ارزش علم او به رُخ ملائکه کشانده، با اظهار آن معارف توسط حضرت آدم ﷺ، آنها را مبهوت و مسکوت گذاشت؛ به طوری که آنها به عجز و ناتوانی خود اعتراف کرده و گفتند پروردگارا تو منزهی، ما نمی‌دانیم جز آنچه را تو خود به ما تعلیم فرمودی که تویی دانا و حکیم (بقره: ۳۲).

پس از آنکه حضرت آدم ﷺ علوم (علم اسما) آموزش داده‌شده توسط خدای را به‌خوبی بیان فرمود، خداوند امر به سجده کردن ملائکه به حضرت آدم ﷺ کرد و فرمود: [خداوند] فرمود ای آدم، ملائکه را به اسمای این حقایق آگاه ساز. چون آگاه ساخت، خدا فرمود: آیا شما را نگفتم که من بر غیب آسمان‌ها و زمین دانا و بر آنچه آشکار و پنهان دارید، آگاهم؟ و [سپس] فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر شیطان که تکبر ورزید و از کافران گردید (بقره: ۳۴). مسجودقرارگرفتن آدم توسط فرشتگان، پس از ابراز علم و معرفت آدم ﷺ بود. گویا سجده و فروتنی فرشتگان در مقابل انسان، به دلیل ارزش و اهمیت علم و عالم است که حضرت آدم ﷺ به عنوان یک نماد آن در این آیه بیان شده است.

پس از بیان اهمیت تعلیم تکوینی انسان توسط خداوند، ضرورت تکمیل و شکوفایی توانایی‌های سرشتی نیاز شناختی انسان نیز در آیاتی دیگر بیان شده است. خداوند در آیات (بقره: ۱۲۹ و ۱۶۴ / آل عمران: ۱۲۹ / جمعه: ۲)، هدف بعثت پیامبران را تعلیم کتاب و حکمت، به عنوان دو ضرورت و تکلیف انسان‌ها، جهت پاسخ به تکمیل این نیاز، در راستای رشد و شکوفایی تشریحی و تکمیلی نیاز شناختی بیان کرده است. خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از [جنس] خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات او را تلاوت می‌کند و آنان را پاک می‌گرداند و به آنها علم کتاب و حکمت می‌آموزاند (بقره: ۱۶۴). در تبیین این نیاز مهم، پیامبر ﷺ هدف بعثت خویش را به طور

خاص «تعلیم» بیان فرموده است (مجلسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۴). در راستای تحقق تکمیل این نیاز شناختی، این مقاله به تبیین مراحل شکل‌گیری شناخت در انسان، بر مبنای آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام می‌پردازد.

موضوع شکل‌گیری شناخت و بیان مراحل و مراتب آن در فلسفه اسلامی به‌ویژه توسط *ملاصدرا* این‌گونه بیان شده است. *ملاصدرا* در فصلی که در کتاب *اسفار* با عنوان «فی انواع الادراکات» گشوده، مراتب و مراحل اصلی ادراک را چهار نوع احساس، تخیل، توهم و تعقل می‌داند. مرتبه اول، حس است. ادراک در این مرتبه به وسیله تماس حسی ادراک‌کننده با محسوس مادی حاصل می‌شود و با پایان‌یافتن این تماس حسی، پایان می‌یابد. مرتبه دوم تخیل است که پس از احساس و برقراری تماس حسی بین دستگاه‌های حسی ادراک با شیء محسوس، ذهن آدمی صورتی از این احساس را نزد خود نگه می‌دارد. این صورت پس از پایان‌یافتن رابطه حسی با شیء محسوس همچنان در ذهن باقی می‌ماند. این صورت که از آن به «صورت خیالی» تعبیر می‌شود، همه خصوصیات شیء محسوس را جز ماده آن داراست. مرحله سوم وهم است. در این مرتبه، ذهن آدمی صورت محسوس را از خصوصیاتش مجرد می‌کند بدون آنکه رابطه این صورت مجرد با آن مصداق محسوس به طور کامل قطع شود. صورت مجرد که صورت وهمی شیء محسوس است، بر غیر آن شیء جزئی محسوس قابل انطباق نیست. مرحله چهارم ادراک، تعقل است. در این مرتبه ذهن، صورت ادراکی را از همه خصوصیاتش و نیز از حالت جزئی و شخصی‌بودنش مجرد می‌کند. صورت ادراکی در اینجا نه تنها بر مُدرک محسوس قابل انطباق است، بلکه بر اشیای دیگری نیز که با آن مُدرک محسوس در این صورت کلی مشترک‌اند، قابل انطباق است. این مرتبه، مرتبه تجرد کامل صورت ادراکی است (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۳۶۰).

ملاصدرا البته بیان می‌کند که میان ادراک وهمی و ادراک عقلی تفاوت مرتبه حقیقی نیست و درحقیقت مراتب ادراک به سه مرتبه اصلی باز می‌گردند: حس، خیال و عقل. بر این اساس، او مراتب معرفت را با مراتب اصلی وجود منطبق می‌داند. همان‌گونه که

عالم وجود دارای سه مرتبه اصلی است که عبارت‌اند از: عالم جسم و طبیعت (ناسوت) و عالم تجرّد مثالی یا مثال (ملکوت) و عالم مجرد محض یا عالم عقل (جبروت). مراتب ادراک نیز متناسب با این عوالم سه‌گانه است. ادراک حسّی متناسب با ناسوت است و ادراک مثالی متناسب با ملکوت و ادراک عقلی متناسب با جبروت. *ملاّصدرا* مدرکات عالم عقل را نیز سه گونه اصلی می‌داند:

«معقول اول» که عبارت است از مقولات یا مفاهیم کلی برگرفته از محسوسات و منطبق بر آنهاست که دارای مصداق خارجی‌اند، نظیر انسان، حیوان، سفیدی و سیاهی. «معقول ثانی» منطقی که عبارت است از مفاهیم منطقی، نظیر کلیّت و جزئیّت که ذهن پس از ادراک معقولات اولی به آنها دست می‌یابد. «معقول ثانی فلسفی» که عبارت است از مفاهیم عام فلسفی، نظیر وجود، عدم، وحدت، کثرت، علّت و معلول، امکان و ضرورت. این مفاهیم از این نظر معقول ثانی به شمار می‌آیند که از نظر شمول و احاطه مفهومی، شامل‌ترین و عام‌ترین مفاهیم ذهنی می‌باشند (همان، ص ۳۳۲).

با توجه به آنچه درباره اهمیت علم در قرآن بیان شد، باید دانست که مراحل شکل‌گیری شناخت به این اشاره دارد که علم و دانش با طی مراحل در ساختارهای روحی و روانی انسان، با انجام فرایندهایی در آنها، محتواهای جدیدی در آن ساختارها ایجاد می‌شود؛ یعنی هر یک از ساختارهای روانی «عقل» (قوه عاقله انسان جهت تمییز و شناخت خوبی‌ها از بدی‌ها)، «قلب» و «نفس» برخوردار از محتواهایی می‌شوند که آن ساختارها، فرایندهایی را روی آن محتواها انجام داده و به صورت جدیدی تبدیل می‌کنند. این مقاله به دنبال به دست آوردن شکل‌گیری مراحل شناخت در انسان و تبیین محتوا و فرایندهای آن ساختارهای روحی از منظر آیات و روایات است. هرچند مقالات و پژوهش‌هایی درباره شناخت، مراحل و درجات شناخت، نگاهی به شناخت از منظر فلسفه و روان‌شناسی به نگارش درآمده‌اند، اما در آنها توجه و تعمق لازم به مراحل ده‌گانه شناخت انسان بر اساس آیات قرآن و روایات مأثور ائمه معصوم علیهم‌السلام نشده بود؛ لذا ما جهت جبران این خلأهای پژوهشی در صدد نگارش مقاله برآمدیم.

۱. عقل

یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم شناختی و محوری‌ترین موضوعات مرتبط با شناخت انسان، واژه «عقل» و مشتقات مرتبط با آن است که ۴۹ مرتبه در قرآن بیان شده است. واژه عقل از نظر لغوی از «عقال» گرفته شده و در زبان عرب، به ریسمان و حبلی که حیوان را به میخ و محوری می‌بندند تا از حریم دایره آن تجاوز نکند، عقال گفته می‌شود. عقال به معنای نگاه‌داشتن و حبس کردن است؛ همانند بستن شتر با ریسمان که عقال، شتر را از حرکت بی‌جا باز می‌دارد؛ لذا عقل، همان ریسمان نگاه‌دارنده انسان از انگیزه‌های شیطانی برای حفاظت او در محدوده و حریم شریعت و متعهدساختن او به مقصود جهان هستی است تا از مرزهای مقررات خالق تجاوز نکند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۴۷). پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَالنَّفْسَ مِثْلُ أُخْبَثِ الدَّوَابِّ، فَإِنْ لَمْ تُعَقَّلْ حَارَتْ: همانا عقل و خرد، زانوبند و عقال نادانی است و نفس [آماره] مانند شرورترین جنبدگان است که اگر پایش بسته نشود، بی‌راهه می‌رود (حرانی، ۱۳۸۵، ص ۱۵).

در تعریف اصطلاحی «عقل» نیز گفته شده که آن بر نوعی قوه و نیروی ادراکی انسان اشاره دارد که او به آن، اعتقاد می‌بندد و به واسطه آن، او ادراک می‌کند. نیرویی که به سبب آن انسان، خوب و بد و حق و باطل را تشخیص می‌دهد. «عقل» به نیرویی در ذات انسان تعریف شده که به واسطه آن، علم را دریافت کرده، آن را می‌پذیرد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۷۷). پیامبر ﷺ درباره عقل می‌فرماید: عقل نوری است که در قلب (روح) است که به واسطه آن، انسان میان حق و باطل را تشخیص می‌دهد (نهج الفصاحه، ص ۵۲۳). حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: عقل، گوهری درک‌کننده است که بر حقایق از همه جهت، احاطه دارد و اشیا را قبل از آفرینش می‌شناسد (ری‌شهری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۰۷).

اولین نکته‌ای که درباره عقل استفاده می‌شود، این است که به عنوان یک ساختار شناختی در سرشت انسان قرار شده است که به صورت ذاتی و تکوینی در هنگام تولد،

همراه با انسان متولد می‌شود؛ چنان‌که مغز برای جسم به عنوان یک ساختار شناختی در بدن قرار داده شده که به واسطه آن، اطلاعات سایر اندام‌های بدن را دریافت و متناسب با آنها، اعضا را مدیریت می‌کند. ساختاری بودن و ذاتی بودن عقل، موضوعی است که در برخی روایات به آن اشاره شده، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: عقل، همراه انسان متولد می‌گردد و علم را باید کسب نمود (دیلمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۰۶). نیز می‌فرماید: عقل، مادرزادی (ساختاری) است و دانش، اکتسابی و به‌دست‌آوردنی است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۶۰). در روایتی دیگر ایشان می‌فرماید: همانا میزان سنجش تو عقل توست که باید آن را با علم و دانش شکوفاسازی (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۵۳). لذا عقل، یک ساختار شناختی تکوینی درونی انسان است که برای تشخیص حقایق و معارف دینی و دنیایی او بنا نهاده شده است.

کارکرد عقل برای روح، همچون عملکرد مغز برای بدن است با این تفاوت که کار مغز و دستگاه عصبی، دریافت «احساس» با کدهای حسی، از همه اعضا و اندام‌های بدن است؛ ولی عقل و دستگاه شناختی روح، درون‌دادهای علمی را «ادراک» می‌کند. یعنی علاوه بر احساس دریافت‌شده توسط دستگاه عصبی و مغز، عقل و دستگاه شناختی روح، آن درون‌دادهای را به صورت علمی (غیر حسی) ادراک می‌کند. دستگاه شناختی، ساختاری است که به سه صورت علم را ادراک می‌کند: یکی ادراک دریافت‌شده از دستگاه عصبی و مغز (روش تجربی)؛ دیگری دریافت ادراک از مسیر وحی (روش وحیانی) و سوم ادراک معلومات از مجرای قلب (روش شهود درونی).

عقل مانند عملکرد مغز به دو صورت انجام می‌پذیرد: یکی دریافت پیام‌های حسی از همه اندام‌های بدن است که مغز به عنوان آخرین و بالاترین عضو شناختی بدن، آن درون‌دادهای را دریافت می‌کند و دیگری، اعلان پیام‌های برون‌داد حرکتی است که متناسب با آن دریافت‌ها، پیام‌هایی را برای اندام‌ها صادر می‌کند. عقل نیز دارای دو فعالیت مهم است: یکی ادراک درون‌دادهای علمی منتقل شده از درون‌دادهای مختلف حسی، شهودی و وحیانی است و دیگری صدور پیام‌های برون‌داد عملی است. با توجه

به این دو کارکرد، عقل در بین علمای مسلمان، به دو نوع کارکرد عقل نظری و عملی تقسیم می‌شود. در تعریف «عقل نظری» گفته شده که آن، قوه درک کلیات را به دست می‌دهد و در تعریف «عقل عملی» نیز بیان شده که آن، قدرت تدبیر زندگی را فراهم می‌آورد (نراقی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۸).

ملاصدرا نیز عقل نظری را قوه‌ای می‌داند که نفس ناطقه با آن کلیات را درک می‌کند و عقل عملی با به‌کارگیری فکر و رؤیت دربارهٔ افعال و صناعات آنچه را خیر است یا گمان می‌رود خیر باشد، بر می‌گزیند. این گزینش خیر زمینهٔ انجام آن عمل است؛ زیرا عقل عملی با به‌کارگیری قوهٔ محرکه صورت جزئی عملی را که درک کرده است، در خارج تحقق می‌دهد. او نقش عقل عملی را خدمت‌گزاری عقل نظری می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۰).

عقل نظری به عنوان بخشی از عملکرد عقل است که ضمن دریافت علوم و معارف، معیار تشخیص حق از باطل بوده و عقل عملی نیز به بخش دیگری از عملکرد عقل اشاره دارد که متناسب با آن معارف و علوم صحیح، تدبیر زندگی و سعادت ابدی را با امر به معروف و نهی از منکر صادر می‌کند. پیامبر ﷺ دربارهٔ وظیفه اول عقل (نظری) می‌فرماید: عقل نوری است که در قلب (روح) است که به واسطهٔ آن، انسان میان حق و باطل را تشخیص می‌دهد (نهج الفصاحه، ص ۵۲۳). دربارهٔ وظیفه دوم عقل (عملی) نیز می‌فرماید: همانا عقل، راهنما و راهبر علم است (همان، ص ۴۱۵)؛ یعنی عقل، هم معیاری برای دریافت‌های علمی (عقل نظری) است و هم ملاکی برای پیام‌های حرکتی (عقل عملی) می‌باشد.

در فلسفه نیز هر مفهوم عقلی نیازمند ادراک شخصی پیشینی است؛ ادراکی که زمینه انتزاع مفهوم ویژه‌ای را فراهم می‌کند. این ادراک در پاره‌ای موارد، ادراک حسی و در موارد دیگری علم حضوری و شهود درونی است؛ پس نقش حس در پیدایش مفاهیم کلی عبارت است از فراهم‌کردن زمینه برای یک دسته مفاهیم ماهوی و بس و نقش اساسی را در پیدایش همه مفاهیم کلی، عقل ایفا می‌کند (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۲۲۰).

عقل ذاتی همانند سایر ذاتیات انسان، نیازمند رشد و تکامل است؛ زیرا برخوردار از استعدادهای بالقوه‌ای است که توان بالفعل شدن دارد. موضوع ذاتی و اکتسابی بودن عقل از جمله تقسیمات دیگری است که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: عقل دو نوع است؛ یکی عقل ذاتی و دیگری اکتسابی که هر دوی آنها تأمین‌کننده منفعت انسان می‌باشند (ری‌شهری، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۵۱۸). عقل اکتسابی انسان باید در راستای شکوفایی عقل ذاتی او قرار بگیرد تا تعالی و تکامل یابد. «تعقل» فرایندی است که عملکرد شناخت اکتسابی انسان را در مسیر تکامل ساختار ذاتی او قرار می‌دهد. تعبیر فراوان «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» در قرآن دلالت بر تشویق انسان به استفاده درست از عقل دارد. این عملکرد درست، همان اشاره و شکوفایی عقل است که حضرت علی علیه السلام در توضیح وظایف دانشوری انبیا برای رشد و تکامل عقل انسان می‌فرماید: پیامبران برای هویدا ساختن و شکوفایی گنج‌های نهفته عقلی درون انسان برگزیده شده‌اند (نهج‌البلاغه، خطبه ۱).

عملکرد عقل از دریچه‌ای دیگر در برخی روایات مورد بحث واقع شده است. عقل و تعقل به دو نوع کارکرد دیگر یعنی عقل معاش و عقل معاد تقسیم شده که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: عقل دو نوع است؛ یکی تعقل دنیایی که عقیم است و دیگری تعقل آخرتی که مثمر و نتیجه‌بخش است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۹۹). به‌کارگیری عقل معاش به‌تنهایی و بدون در نظر گرفتن عقل معاد، بی‌نتیجه و عقیم می‌باشد؛ زیرا «عقل معاش» - اشاره به تدبیر زندگی انسان در دنیای مادی - در عرض «عقل معاد» - اشاره به تدبیر زندگی برای رسیدن به حیات اخروی انسان - قرار گرفته است؛ در حالی که اگر عقل معاش در طول عقل معاد قرار گیرد و تأمین آن در راستای توجه به امر آخرت باشد، به صلاح و سلامت نایل می‌گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله عاقل را به بهره‌برداری از این دو عقل توأمان فراخوانده، می‌فرماید: برای خردمند و عاقل روا نیست سفر کند مگر در سه امر: یکی اصلاح امر معاش (تدبیر تجارت، کار و زندگی دنیایی)، گام‌نهادن در امر معاد (عبادت، انجام واجبات و ترک محرمات)، لذت و خوش‌گذرانی در آنچه حرام و ناروا نیست (حرانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰). امام حسن علیه السلام می‌فرماید: عقل دژ محکم و برترین موهبت خداوند

است؛ زیرا به واسطه آن از آفات دنیا حفظ و از سلامتی آخرت بهره‌مند می‌شود و از عذابش محفوظ می‌ماند (دیلمی، ۱۳۷۶، ص ۵۰۷).

راه فعلیت، رشد و شکوفایی عقل معاد در انسان، بهره‌مندی و تبعیت از قوانین شرع است؛ زیرا «عقل» قوه ادراک کلی حقایق درونی انسان را دارد و آن چیزی که تعریف و تحدید آن قوانین را تبیین می‌کند، دستورهای شرع است؛ مثلاً عقل قدرت تشخیص حقایقی مانند خوب بودن عدالت، صداقت، حکمت یا بد بودن ظلم، دروغ، حماقت و... را دارد؛ اما اینکه عدالت و صداقت چیست و مصادیق آن کدام است، نیازمند علم است که علم تجربی و شهودی، قدرت تبیین آن را ندارند؛ زیرا آنچه علوم بشری فراهم می‌کند، دستاوردی نسبی است که برای افراد مختلف، متفاوت می‌باشد. بر این اساس، وحی تنها دانشی است که تکمیل‌کننده عقل است. پس باید دانست که عقل و شرع در طول یکدیگر و مکمل هم‌اند نه در عرض یکدیگر.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: همانا عقل، پیامبر و شریعت درونی است. شرع نیز همان عقل بیرونی می‌باشد (مجلسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۷، ص ۱۱۶). در برخی روایات، عقل به عنوان بهترین مشاور و خیرخواه‌ترین دوست و همنشین و بهترین عطیه الهی برای اخلاق نیک و پسندیده معرفی شده (ری شهری، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۵۰۷). پیامبر ﷺ عقل را منبع دریافت همه خوبی‌ها دانسته، می‌فرماید: همه خوبی‌ها را با عقل می‌توان دریافت و دین ندارد آن که عقل ندارد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۹۲). در روایتی دیگر می‌فرماید: همانا تعقل و تفکر توست که تو را به هدایت و رستگاری راهنمایی می‌کند (کلینی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۵).

۲. علم

علم یکی از پرکاربردترین مفاهیم شناختی در قرآن کریم است که بیش از ۸۵۴ مرتبه و با مشتق‌های متنوعی به کار رفته است. علم به مجموعه دانش‌هایی اشاره دارد که به صورت اکتسابی وارد ذهن گردیده یا به صورت حضوری برای عقل انسان آشکار می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۷۲). علم یکی از مهم‌ترین محتوای شناختی عقل است که با وارد شدن به آن ساختار شناختی، موجب رشد و شکوفایی آن می‌گردد. امام

باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «انسان باید به غذای خود بنگرد»، می‌فرماید: مراد از غذا، دانشی است که او می‌آموزد. باید مواظب باشد از چه کسی فرا می‌گیرد (ری‌شهری، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۵۶). علم یکی از مهم‌ترین غذاهای روح است که توسط ساختار عقل دریافت می‌گردد.

علاوه بر احادیثی که در مبحث عقل بیان گردید که در آنها «عقل» به عنوان ساختار ذاتی و «علم» هم به عنوان محتوای اکتسابی بیان شده بود، روایات دیگری نیز بر این دلالت دارد. در مجموعه حدیثی امام علی علیه السلام به این موضوع اشاره دارند: عقل همراه انسان متولد می‌گردد و علم را باید کسب نمود (دیلمی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۰۶)؛ نیز می‌فرماید: عقل، مادرزادی (ساختاری) است و علم، اکتسابی و به‌دست‌آوردنی (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۶۰). در روایتی دیگر می‌فرماید: همانا میزان سنجش تو، عقل توست که باید آن را با علم و دانش شکوفا سازی (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۵۳). «تعلّم» که یکی از فرایندهای اکتسابی «تعقل» است، به یادگیری و ورود علم در ظرف وجودی عقل اشاره دارد که با این اکتساب، قدرتِ درکِ حقایق و تکامل قوای علمی، ذهنی و شناختی انسان محقق می‌شود.

در راستای فعلیت ذاتیات شناختی عقل، خداوند در آیاتی، «تعلیم» به انسان را یکی از اهداف مهم بعثت پیامبران ذکر کرده است؛ یعنی انسان‌ها برای یادگیری خود، نیازمند معلم‌اند و یادگیرنده که پیامبران و اولیای دین، به عنوان کامل‌ترین معلم‌ان، در قرآن معرفی شده‌اند. در آیه ۱۶۴ سوره بقره می‌فرماید: خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از [جنس] خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات او را تلاوت می‌کند و آنان را پاک می‌گرداند و به آنها علم کتاب و حقایق حکمت را می‌آموزاند (بقره: ۱۶۴). حضرت علی علیه السلام در توضیح وظایف تعلیمی انبیا می‌فرماید: تعلیم یاری‌رساننده‌ترین چیز برای شکوفایی و رشد عقل می‌باشد (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۳).

آنچه در نتیجه تعلیم و تعلّم در فرایند تعقل اتفاق می‌افتد، تبدیل علم به معرفتی است که توسط عقل انجام می‌پذیرد؛ زیرا معروف، هر فعلی است که خوبی آن به

وسیله عقل یا شرع شناخته شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶۰). یا معروف آن کار نیک است که مردم آن را به فطرت سلیم خود می‌شناسند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۳۸). پس معرفت، نتیجه شناخت و آگاهی علم است که برای ذات و عقل انسان شناخته شده و معروف است؛ به عبارتی معرفت به نتیجه شناخت و دانشی اشاره دارد که محتوای آن برای سرشت عقلی انسان روشن است. گفتنی است فرق بین علم و معرف آن است که معرفت، اخص از علم است؛ زیرا معرفت، علم به خود شیء است؛ به نحوی که آن شیء را از غیر جدا کند؛ اما علم گاه اجمالی و گاه تفصیلی است.

بر مبنای تمثیل علم به غذا توسط امام باقر علیه السلام برخی مواد غذایی متناسب با دستگاه گوارش، برای بدن شناخته شده بوده و جذب آن می‌شوند؛ یعنی بر مبنای فرایند هضم، مواد مورد نیاز -مانند کربوهیدرات‌ها، لیپیدها، پروتئین‌ها و آمینواسیدها- توسط آن دستگاه جذب بدن می‌گردند. بر اساس این تمثیل، نقش علم برای عقل، همچون مواد غذایی برای دستگاه گوارش بدن است که وقتی غذاهایی وارد آن دستگاه (تعقل) می‌شوند، ساختار عقل بخشی از معلومات متناسب با فطرت انسان را جذب کرده و آن را به شناخت تبدیل می‌کند. این محصول شناختی، برای ساختار عقلانی شناخته شده و معروف است. با توجه به معنای مقابل معروف که منکر است، اگر محتوای شناختی غیر شناخته شده برای ذات و ناسازگار با سرشت الهی انسان باشد، عقل به انکار آن می‌پردازد؛ چنان‌که مواد غذایی ناسازگار با بدن که جذب نمی‌شود، به روده بزرگ منتقل شده و در آنجا دفع می‌گردد. مفهوم معرفت با مشتقاتش ۶۹ بار در قرآن کریم به کار برده شده است.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «من جن و انس را نیافریدم جز اینکه مرا بندگی کنند» (ذاریات: ۵۶) می‌فرماید: مراد از بندگی کردن، معرفت پیدا کردن به ذات خداست (صدوق، ۱۳۸۹، ص ۹). در حدیث قدسی خداوند می‌فرماید: من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، خلایق را آفریدم تا شناخته شوم (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۱، ص ۱۹۸). مفهوم سخن فوق این است که خداوند، خلایق را آفریده است تا به واسطه آن، سیر

تکاملی شناخت و راه و رسم معرفت را بیاموزند؛ زیرا شناخت خداوند برای خلق، وسیله تکامل آنهاست، پس بندگان باید خداوند را به عنوان منبع تمام کمالات بشناسند و پرتوی از آن را در وجود خویش فراهم سازند تا جرقه‌ای از آن صفات کمال و جلال در وجودشان بدرخشد، زیرا تکامل و قرب به خدا، جز از طریق معرفت او ممکن نیست (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۴۰۷).

۳. حلم

حلم در لغت به معنای نگه‌داری و ضبط نفس است. قاموس آن را بردباری و عقل معنا کرده است. راغب معتقد است عقل از مسببات حلم است. حلیم یکی از اسمای حسنی الهی و صیغه مبالغه و به معنای مهلت‌دهنده است؛ یعنی خداوند در عقوبت، عجله نمی‌کند. حلیم مجموعاً پانزده بار در قرآن به کار رفته است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۶۷). «سفه» که نقطه مقابل حلم است، به معنای سبکی نفس بر اثر نقصان عقل معنا شده است. صحاح گفته است سفه، ضد حلم و به معنای خفت است (همان، ج ۳، ص ۲۷۷). تعبیر سفاهت در قرآن، «سَفَهَا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام: ۱۴۰)، به نداشتن دانش و آگاهی معنا شده است. حضرت علی علیه السلام در تعبیر «خفت عقولکم و سفهت حلومکم» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴)، سفاهت را به خفت و سبکی حلم معنا کرده است. امام صادق علیه السلام در حدیث جنود عقل با جهل، نقطه مقابل حلم را «سفه» بیان کرده است (حرانی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۱).

آنچه از معنای حلم و نقطه مقابل معنایی آن و همچنین کاربردهای آن در آیات و روایات فهمیده می‌شود، این است که حلم یک معنای شناختی دارد. در روایات دیگری از ائمه معصوم علیهم السلام حلم با مفاهیم شناختی علم و عقل به کار برده شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: سوگند به آن که جانم در دست اوست، چیزی با چیزی جمع نشد که بهتر از جمع علم با حلم باشد (ری‌شهری، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۲۲). در مجموعه روایاتی از حضرت علی علیه السلام این کاربرد برای حلم به کار برده شده است: حلم نوری است که جوهره آن عقل است. حلم، کمال عقل است. عقل، دوست آدمی است و حلم دستیار اوست. با زیاد شدن عقل، حلم او هم زیاد می‌شود. بر تو باد حلم، زیرا که آن، ثمره دانایی است.

کمال علم، حلم است. حلم، زینت دانش و ریشه سلامت و صلح است. علم تا با حلم همراه نشود، هرگز به بار ننشیند. علم، ریشه حلم [و] حلم نیز زیبایی و زیور دانش است (همان، ص ۲۲۵). / امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: بر تو باد حلم که آن، رکن دانش است (همان، ص ۲۲۶).

بر مبنای تمثیل علم به غذا توسط امام باقر علیه السلام می توان گفت چنان که مواد غذایی جذب شده در دستگاه گوارش، در اندام هایی همچون کبد ذخیره سازی می گردد تا مواد ذخیره شده در مراحل بعدی مورد استفاده قرار گیرند، حلم نیز همچون ساختار و جایگاهی در دستگاه شناختی روح انسان است که عامل حفظ، ثبات و استقرار معرفت و دانش جذب شده انسان می باشد؛ به گونه ای که آن معلومات و معارف جذب شده را در مخزن خود ثبت، ضبط و نگهداری می کند تا امکان بازشناسی و به کارگیری آن معلومات را برای مراحل بعدی مقدور نماید. این معنا و کاربرد، در راستای معنای لغوی حلم نیز است؛ چنان که در روایات فوق، از حلم به عنوان ثمره رشد و کامل کننده علم و عقل یاد شده است. / امام علی علیه السلام از حلم به مرحله بعدی شناخت بعد از علم برای قوای شناختی یاد کرده، می فرماید: برای روح ناطقه انسان پنج نیروست که شامل علم، حلم، فکر، ذکر و نباهه می باشد (مجلسی، ۱۳۵۱، ج ۵، ص ۸۵).

۴. فکر

فکر در لغت به معنای اندیشیدن و به کارگیری اندیشه درباره چیزی است (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۹۹). فکر نوعی سیر و مرور بر معلومات موجود حاضر در ذهن است تا از مرور آنها و در نظر گرفتن آن معلومات، مجهولاتی برای او کشف شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۷۲). فکر به استفاده از معلومات ذخیره شده و به کارگیری معارف آموخته شده، جهت سازماندهی و جهت یابی آن سرمایه های شناختی اشاره دارد؛ چنان که بر مبنای تمثیل مطرح شده توسط امام باقر علیه السلام مواد ذخیره شده در کلیه و کبد (حلم)، باید فراخوانده شود (ذکر) تا مورد استفاده قرار گیرند (فکر).

حضرت علی علیه السلام می فرماید: همانا صرّاف و نقدکننده کلام باشید نه نقل کننده صرف

آن (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۹۶)؛ لذا به کارگیری معلومات موجود باعث عمق بخشیدن و معنادار کردن آنها شده و فرایند تفکر به وجود می آید.

در قرآن، مصادیق مهمی برای اندیشیدن مطرح شده است. تفکر در آیات قرآن (نحل: ۴۴)، تفکر درباره مخلوقات آسمان و زمین (جاثیه: ۱۳)، تفکر در کیفیت خلقت انسان و بازگشت اعمال او (روم: ۸)، تفکر درباره تبیین احکام الهی (بقره: ۲۱۹) و موضوعاتی مانند آن، از جمله مباحثی اند که خداوند، انسان را به تفکر درباره آنها ترغیب می کند. گفتنی است تفکر به به کارگیری اندیشیده درباره مباحث اساسی زندگی انسان اشاره دارد تا او را متوجه وظایف خویش نسبت به آفریدگار علم و خالقِ علیم نماید؛ لذا تفکر، استفاده کاربردی مناسب و سودمند از محتوای دانش‌های آموخته شده و ذخیره شده کبّدی «حلم» است تا او معارف و معلومات خود را به سوی مقصد قلب روحی انسان، جهت هدایت به سوی ربّ العالمین راهنمایی کند.

۵. ذکر

ذکر در لغت به معنای یادکردن و به یاد آوردن است و آن، نقطه مقابل سهو و نسیان است و ذکر، به دو صورت است: یا ذکر قلبی است یا ذکر زبانی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۲۸). مفهوم ذکر با مشتقاتش ۲۹۲ مرتبه در قرآن کریم به کار برده شده است. / امام صادق علیه السلام نقطه مقابل ذکر را سهو بیان کرده است (حرانی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۱). آنچه در فهم معنای «ذکر» مورد توجه بوده، این است که اولاً ذکر از جنس شناخت و معرفت است؛ چنان‌که «سهو» (نقطه مقابل آن) به نسیان و فراموشی معلومات اشاره داشت. جایگاه ذکر، قلب است و اگر ذکر زبانی هم به کار برده شده است، به دلیل تأثیر یادآوری کننده آن در قلب است.

انتساب ذکر به قلب، از کاربرد فراوان آن در آیات و روایات نیز استفاده می شود. خداوند می فرماید: «آنها کسانی اند که ایمان آورده و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن [و آرام] است، آگاه باشید، تنها با ذکر و یاد خدا دل‌ها آرامش می یابد» (رعد: ۲۸). در آیه ۲۸ سوره کهف می فرماید: «و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت

مکن، همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است» (کهف: ۲۸). در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید: «در این، تذکری است برای آن کس که قلب دارد یا گوش دل فرا دهد» (ق: ۳۷).

در حدیث قدسی آمده است: هر گاه در دل بنده‌ای ببینم که یاد من بر آن چیره گشته است، تربیت او را خود به عهده گیرم و همنشین و همسخن و همدم او شوم (مجلسی، ۱۳۵۱، ج ۹۳، ص ۱۶۲). پیامبر ﷺ می‌فرماید: با یاد خدا، دل‌ها زنده می‌شوند و با فراموش کردن او می‌میرند (ری‌شهری، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۱۸).

مراد از ذکرالله، تبعیت قلبی و عملی از دستورهای خداست. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بدانید که بهترین اعمال شما و پاکیزه‌ترین آنها نزد مالک و صاحبان و نیز مؤثرترین اعمالتان در رفع درجاتتان و بالأخره بهترین چیزی که آفتاب بر آن می‌تابد، ذکر خداوند است، چه خود او از خودش خبر داده و فرموده: من همنشین کسی هستم که ذکر کند و به یادم باشد» (ابن‌فهد، ۱۴۰۷ق، ص ۲۳۸). امام صادق ﷺ فرمود: «آیا می‌خواهی تو را از مهم‌ترین وظیفه‌ای که خدا بر خلق خود واجب کرده، خبر دهم؟ عرضه داشتم بله، فرمود: ذکر خدا در هر زمان، البته منظورم از ذکر خدا، این است که در هر جا که پای اطاعت خدا به میان می‌آید، به یاد خدا باشی و اطاعتش کنی و هر جا معصیت خدا پیش آید، به یاد او باشی و آن را ترک کنی» (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۱۹۲).

با توجه به معنای لغوی ذکر و معنای مقابل آن (سهو)، ذکر به یادآوری و فراخوانی معارف و معلومات ذخیره‌شده از ساختار شناختی حلم، توسط قلب اشاره دارد، خواه این معلومات ذاتی باشند یا در راستای شکوفایی آن ذاتیات، به فعلیت اکتسابی رسیده شده باشند؛ چنان‌که سهو به فراموشی و عدم فراخوانی آن معلومات اشاره دارد؛ لذا فراخوانی و یادآوری حقایق سرشتی معرفت وجودی انسان، جهت استفاده و به‌کارگیری عملی آن در قلب، برای به‌کارگیری در مرحله بعد، جهت خدایی‌شدن و تکامل نفس در مراحل بعد را می‌توان «ذکر الله» دانست.

۶. فقه

مرحله بعدی شناخت انسان که بعد از مرحله ذکر قرار دارد، مرحله فقه است. در معنای «فقه» گفته شده که آن، فهمی موشکافانه و ادراکی دقیق، همراه با استنتاج، تعمق و شکافتن کلام می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۲۳۱). هرچند در اصطلاح، فقه به دانش خاصی درباره بررسی استنباطی در احکام و فروع دینی اشاره دارد، با توجه به کاربرد آن در آیات و روایات می‌توان گفت فقه، ادراکی عمیق و دقیق از مطلق معلومات است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: همّتان درایت و فهم حدیث باشد نه روایت و نقل آن. اهتمام کم‌خردان نقل کردن [حدیث] است و اهتمام دانایان تفقه و فهمیدن آن است (همان، ج ۹، ص ۲۱۱).

با توجه به معنای فقه، دستور تفقه در دین داده شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: برترین عبادت، تفقه و شناخت دین است. هر گاه خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد، او را در دین فقیه می‌گرداند و راه درست و راست را به او الهام می‌فرماید (ری‌شهری، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۲۱۰). امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: در دین خدا فقیه و دانا شوید؛ زیرا فقه کلید بصیرت است و مایه کمال عبادت و وسیله رسیدن به مقامات بلند و مراتب عالی دینی و دنیایی است. هر که در دین خود دانا و فقیه نشود، خداوند هیچ عملی را از او نمی‌پسندد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۸، ص ۳۲۱).

تفقه در قرآن به قلب نسبت داده شده است؛ زیرا قلب به ساختار شناختی اشاره دارد که یکی از کارکردهای آن تفقه و شناخت عمیق و درک دقیق است. خداوند در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده‌ایم [زیرا که] قلب‌ها دارند که با آن فهم نمی‌کنند، چشم‌ها دارند که با آن نمی‌بینند، گوش‌ها دارند که با آن نمی‌شنوند، ایشان چون چارپایان‌اند بلکه آنان گمراه‌ترند، ایشان همانا غفلت‌زدگان‌اند» (اعراف: ۱۷۹). در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید: «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ: گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خداست و لکن منافقان نمی‌فهمند [(تَفَقَّهُ نَمِي كُنْتُمْ)] «(منافقون: ۷). پیامبر ﷺ می‌فرماید: قلبی که در آن چیزی از علم نباشد، مانند خانه‌ای مخروبه است؛ پس علم بیاموزید و به دیگران بیاموزانید و فهمیدگی به دست آورید (ری‌شهری، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۱۳). امام علیؑ می‌فرماید: نه هر صاحب قلبی، خردمند است و نه هر صاحب گوشه، شنوا و نه هر بیننده‌ای، بینا (نهج البلاغه، خطبه ۸۸).

علاوه بر کارکرد شناختی قلب، در برخی آیات و روایات، مفاهیم عاطفی و هیجانی مانند میل، عشق، حُب، وُد، بیم، امید، نفرت و قساوت به قلب نسبت داده شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۳۲). در آیه‌ای در این باره آمده است: «و [خداوند] میان دل‌هایشان الفت برقرار ساخت، اگر تو آنچه را در زمین است، خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت بیندازی و لیکن خدا میانشان الفت انداخت که او مقتدری شایسته است» (انفال: ۶۳). در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران می‌فرماید: «اوست که بین دل‌هایشان الفت برقرار کرد و در نتیجه نعمت او برادر شدید» (آل عمران: ۱۰۳). در روایات نیز شوق‌ها، عواطف، تمایلات و مانند آن، به قلب استناد داده شده است. حضرت علیؑ می‌فرماید: قلب انسان خلقتی عجیب و شگفت‌آور دارد. آن کانون تمایلات عاطفی و مجموعه‌ای از خواهش‌های حکیمانه و ضد آن است (نهج البلاغه، حکمت ۱۰۸)؛ نیز می‌فرماید: همانا دل‌ها دارای میل‌اند، گاه به چیزی رو می‌کنند و گاه روی بر می‌گردانند (کلینی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۵۴). امام صادقؑ قلب را به عنوان کانون عواطف معرفی کرده و می‌فرماید: جایگاه خرد، مغز است و قساوت و رقت در قلب قرار دارد (مجلسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۴، ص ۱۴۱).

آنچه از کاربرد شناختی و عاطفی قلب در آیات و روایات استفاده می‌شود و همچنین با توجه به استناد فقه و تفقه به قلب در آنها می‌توان گفت که فقه به کارکرد شناختی در قلب اشاره دارد که با عواطف و تمایلات همراه است. به دلیل همراهی این شناخت با عواطف، فهم قلبی و تفقه آن، از عمق و استحکام بیشتری برخوردار است که

در معنا و کاربرد فقه بیان شده است؛ یعنی قلب انسان، ساختار و کانون معارفی است که آنها با میل و عشق همراه‌اند و به واسطه این ترکیب، تفقه به معارف عمیق‌تری اشاره دارد؛ چنان‌که بر مبنای تمثیل علم به غذا، توسط امام باقر علیه السلام مواد مورد نیاز ذخیره‌شده از کبد و کلیه (تفکر) توسط قلب بدن (تفقه) به کار گرفته می‌شود. بنابراین فقه، مرحله کاربرد شناخت بعد از مرحله فکر است.

۷. ایمان

ایمان از واژه امن به معنای تصدیق توأم با اطمینان خاطر آمده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۹۰). این تصدیق و تأیید از جنس شناخت است که در قلب انسان ایجاد می‌شود و موجب امنیت و اطمینان آن می‌گردد؛ یعنی ایمان، معرفت و شناخت ایجادشده در قلب را تأیید و تصدیق می‌کند. چنان‌که بیان شد، «ذکر» به فراگیری و «فقه» به به‌کارگیری شناخت واردشده در قلب اشاره داشت. ایمان مرحله دیگری از شناخت است که به تأیید آن معلومات، جهت استفاده بعدی اشاره دارد. بر مبنای تمثیل علم به غذا توسط امام باقر علیه السلام ایمان همچون خون مورد استفاده قلب است که مشتمل بر مواد غذایی مورد نیاز بدن است تا بتواند مورد استفاده سایر اندام و اعضا برای حیات و رشد انسان قرار گیرد؛ یعنی ایمان، محصول معرفت و عمل صالح است و در مقابل، از ایمان و تقوا معرفت نیز حاصل می‌شود.

خداوند ایمان را منشأ بزرگی و رشد انسان دانسته، می‌فرماید: «مؤمنان فقط کسانی‌اند که وقتی یاد خداوند به میان می‌آید، دل‌هایشان از ترس می‌تپد و وقتی آیات او برایشان تلاوت می‌شود، ایمان به آن، موجب بزرگی و زیادت آنها می‌گردد» (انفال: ۲)؛ همچنین می‌فرماید: «و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آنان [به دیگران] می‌گویند این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟ [به آنها بگو] اما کسانی که ایمان آورده‌اند، آنها به واسطه ایمانشان افزوده می‌شوند و آنها [به فضل و رحمت الهی] خوشحال‌اند» (توبه: ۱۲۴). در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید: «او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند» (محمد: ۲۰). ایمان، آن

شناخت ضروری برای تکامل انسان است که زمینه رشد را فراهم می‌کند. ایمان در قرآن به قلب نسبت داده شده است؛ یعنی ایمان آن معرفتی است که در قلب انسان قرار داشته، موجب افزایش حقیقت انسان می‌گردد. خداوند می‌فرماید: «اما خداوند ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دل‌هایتان زینت داد» (حجرات: ۷). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «به اینها بگو شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم و هنوز ایمان در قلب‌هایتان وارد نشده است» (حجرات: ۱۴). خداوند در آیه‌ای دیگر قلب مؤمنان را سرشار از ایمان دانسته، می‌فرماید: «او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند» (فتح: ۴). علاوه بر آیات قرآن، تعلق ایمان به قلب در روایات نیز تصریح شده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: ای علی بنویس ایمان چیزی است که در قلب راسخ شده و اعمال نیز آن را تصدیق می‌کنند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۰، ص ۲۰۸).

نکته دیگر در کاربرد ایمان آن است که نوعی شناخت مرتبط با قلب بیان شده است. به نوعی ایمان یک نوع معرفت تکامل‌یافته همراه با میل در قلب است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: ایمان عبارت از معرفت قلبی است. در روایتی دیگر می‌فرماید: ایمان همان شناختی است که در قلب وجود دارد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۸، ص ۱۷۷).

ایمان، شناختی مستحکم در قلب است که موجب و منتهی به عمل می‌گردد. پیامبر ﷺ ایمان را لازمه عمل دانسته، می‌فرماید: ایمان و عمل، دو برادر وابسته به یک ریسمان‌اند که خداوند یکی را بدون دیگری نمی‌پذیرد (ری شهری، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۱۲). ایشان در حدیثی با اشاره به همراهی ایمان و عمل می‌فرماید: اگر ایمان تنها گفتار بود، روزه و نماز و حلال و حرام نازل نمی‌شد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۹، ص ۱۹). ایمان، محصول شناختی در قلب است که موجب عمل در رفتار می‌گردد. ایمان به نماز، روزه، حجاب و مانند آن، زمانی حاصل می‌شود و افزایش می‌یابد که به این مناسک عمل شود و عمل بیشتر موجب ازدیاد ایمان به آنها نیز می‌گردد. پس ایمان و عمل دو امر ملازم یکدیگر برای کمال است که ازدیاد عمل، موجب ازدیاد ایمان و به عکس می‌گردد.

۸. یقین

یقین، به باور و شناخت جازم و کامل از چیزی اطلاق می‌شود که مطابق با واقع است و در آن جهل، تردید و تغییر راه ندارد. این مفهوم با مشتقاتش در قرآن کریم، ۲۸ مرتبه تکرار شده است. یقین، علمی است که در قلب استقرار می‌یابد، به گونه‌ای که منهدم نمی‌گردد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۲۶۲). می‌توان گفت یقین، نوعی شناخت از جنس ایمان و اطمینان است که به غایت و نهایت خود رسیده و باعث آرامش و سکون نفس می‌شود. بر مبنای تمثیل علم به غذا توسط امام باقر علیه السلام می‌توان گفت چنانچه ایمان همچون خونی بود که از مواد ضروری مورد نیاز بدن تشکیل شده است، یقین نیز به رساندن این مواد لازم به اندامها، بافت‌ها و سلول‌ها اشاره دارد؛ یعنی یقین به شناختی جازم و کامل در قلب روحی انسان اشاره دارد که برای غایت نهایی عمل، مورد استفاده نفس قرار می‌گیرد.

خداوند در آیه‌ای، یقین را غایت بندگی و ایمان و عالی‌ترین درجه شناخت انسان دانسته، می‌فرماید: «و دایم به پرستش خدا مشغول باش تا به یقین نایل شوی» (حجر: ۹۹). خداوند شرط امامت و رهبری جامعه را برخوردارگی از یقین معرفی می‌کند: «و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند» (سجده: ۲۴). در آیه‌ای دیگر نشان‌دادن آیات الهی به حضرت ابراهیم علیه السلام را برای رسیدن به مقام یقین در ایشان معرفی کرده است: «و آن گونه که باید، نظام حکومت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا یقین پیدا کند» (انعام: ۷۵). در آیات دیگری، یکی از شرایط انسان‌های مؤمن را یقین‌داشتن به موضوعاتی مانند یقین به هدایت و رحمت قرآن (جائیه: ۲۰)، یقین به لقای پروردگار (رعد: ۲) و مانند آن بیان فرموده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بهترین چیزی که در قلب انسان افکنده شده، یقین است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۷، ص ۲۰). امام علی علیه السلام می‌فرماید: از خداوند یقین بخواهید [زیرا که] بهترین چیزی که در قلب استقرار می‌یابد، یقین است. برترین ایمان، یقین نیکوست.

ایمان خود را با یقین تقویت کنید، زیرا که یقین برترین دین است. یقین، تمام‌کننده ایمان است. ملاک و پایه ایمان، یقین نیکوست. ایمان، به یقین نیاز دارد. با یقین است که هدف نهایی به دست می‌آید. هر کس یقین کرد، رستگار شده و نجات می‌یابد. بهترین توانگری یقین است. بهترین چیزی که در قلب قرار می‌گیرد، یقین است. همچنین در وصیت خود به فرزند بزرگوارش /امام حسن علیه السلام می‌فرماید: قلبت را با پند و اندرز زنده بدار... و آن را با یقین نیرو ببخش (ری‌شهری، ۱۳۸۵، ج ۱۳، ص ۵۷۴).

۹. حکمت

حکمت به نوعی احکام و اتقان در شناخت یا نوعی معرفت محکم و متقن معنا شده است. حکمت به خصیصه‌ای برای درک و تشخیص اشیا مربوط می‌شود که شخص به وسیله آن می‌تواند حق و واقعیت را که باطلی در آن نیست، درک کند (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۶۳). در تعریفی دیگر آمده است: حکمت آن است که بر امر حق که باطلی در آن نیست، واقف شوی (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۸۴). بر مبنای تمثیل علم به غذا توسط /امام باقر علیه السلام می‌توان گفت حکمت، مواد رسانده شده به اندام‌ها و سلول‌ها را مورد استفاده خود قرار می‌دهد. حکمت، آن شناخت مستحکم و با قدرتی است که معرفت یقینی رسانده شده به نفس را مورد استفاده نفس برای عمل قرار می‌دهد.

در قرآن حکمت با مشتقاتش ۲۱۰ مرتبه تکرار شده است. در آیاتی از قرآن (بقره: ۱۲۹ و ۱۶۴ / آل عمران: ۱۲۹ / جمعه: ۲) تعلیم حکمت به همراه تعلیم کتاب (قرآن) به کار برده شده است. این همراهی تعلیم کتاب (قرآن) با حکمت، نشان از اهمیت تعلیم حکمت دارد که در کنار تعلیم قرآن، به عنوان یکی از وظایف پیامبران بیان شده است. در آیه ۱۶۴ سوره بقره می‌فرماید: «همانا خداوند بر مؤمنان منت نهاد، زیرا رسولی از خودشان در میانشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را پاکیزه کند و کتاب و حکمت بیاموزاند هرچند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند (بقره: ۱۶۴). قرآن از حکمت به عنوان خیر کثیر یاد کرده، می‌فرماید: حکمت را به هر کس بخواهد [استحقاق داشته باشد] می‌دهد و کسی که به او حکمت داده شود، حَقاً که خیری

فراوان به او داده شده است» (بقره: ۲۶۹). در آیه‌ای دیگر، حکمت نعمتی الهی و ابزاری برای شکرگزاری و آلوده‌نشدن به کفر بیان شده است: «به تحقیق لقمان را حکمت دادیم [و به او گفتیم] خدا را سپاس بدار و هر کس سپاس بدارد، به نفع خود سپاس می‌دارد و هر که کفران کند [دود کفرانش به چشم خودش می‌رود] چون خدا بی‌نیاز و ستوده است» (لقمان: ۱۲).

خداوند در حدیث معراج می‌فرماید: ای احمد، هر گاه بنده، شکم خویش را گرسنگی دهد و زبانش را ننگه دارد، حکمت را به او بیاموزانم تا حکمتش برای او نوری شود، پس آنچه را نمی‌دانسته است، بداند و آنچه را نمی‌دیده است، ببیند. اولین چیزی که به او نشان دهم، عیب‌های خود اوست، تا بدین سبب از پرداختن به عیب‌های دیگران بازماند و دقایق علم را به او نشان دهم تا شیطان به وجود او راه نیابد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۷، ص ۲۹). حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: حکمت، ابزار وقار و شکوه انسان است. حکمت، گمشده مؤمن است که انسان باید آن را بجوید، زیرا که انسان مؤمن بدان سزاوارتر و شایسته‌تر است. بدانید که خداوند از میان قلب‌ها تنها آن قلب‌هایی را ستوده که حکمت را نگه‌دارترند (کلینی، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۱۶۷). در حدیثی دیگر امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: ای هشام، کشت و زراعت در زمین هموار می‌روید نه در سنگ سخت و حکمت نیز مقیم قلب متواضع می‌شود نه دل متکبر گردن‌کش (حرانی، ۱۳۸۵، ص ۳۷۳).

۱۰. حقیقت

حق، یکی از اسمای حسنای الهی است و آنچه از آن مبدأ حقیقت صادر می‌شود، انسان نیاز دارد تا آن را به دست آورده، به آن نایل گردد؛ به گونه‌ای که آن حقایق شناختی را آن گونه که هست، کشف نماید (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۵۸). حقیقت، منتها و مقصد معرفت و حکمتی است که انسان نیاز دارد تا شناخت خود را با آن تطبیق نماید؛ زیرا حق آن چیزی است که از جانب خداوند بیان شده است: «حق همان است که از ناحیه پروردگار توسست، پس هیچ شبهه به دل راه مده» (بقره: ۱۴۷). حقیقت، آخرین مرحله

صیوررت و تکامل علم و دانش است تا انسان، شناخت خود را با حقیقت حضرت حق، منطبق و مرتبط کرده، حکمت درونی شده خود را به عنوان قطره کوچکی، متصل با اقیانوس بی‌کران معرفت و حقیقت الهی بداند. به نظر می‌رسد این مرحله یکی از مهم‌ترین مراحل است که عالم ربّانی (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷) را از هَمَجِّ رَعَاعی که یحمل اسفاراً (جمعه: ۵) است، جدا می‌گردند؛ زیرا او یافته‌های شناختی درونی خود را با دانش حق الهی منطبق کرده، آن را جزئی از معارف حقیقت ربّ العالمین می‌داند. این واژه با مشتقاتش در قرآن کریم ۲۸۱ مرتبه به کار برده شده است.

اگر دانشمند، علم حقیقی را در خود پرورش ندهد، نقطه مقابل آن یعنی دانش باطل‌گرایانه در او ایجاد می‌شود. اگر پایان شناخت انسان، منطبق با علم الهی باشد، حقیقت در او ایجاد شده و در غیر این صورت باطل را پرورش داده است. خداوند در آیاتی دو گروه پیروان حق و باطل را به عنوان پیروان خدا و کفر معرفی کرده، می‌فرماید: خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند تا حق را تثبیت کند و باطل را از میان بردارد، هرچند مجرمان کراهت داشته باشند (انفال: ۸).

نتیجه

آنچه در این مقاله بررسی گردید، تعیین شکل‌گیری مراحل ده‌گانه شناخت در ساختارهای روحی و روانی انسان و تبیین محتواها و فرایندهای آن ساختارها از منظر آیات و روایات بود. آنچه به عنوان نتایج این تحقیق می‌توان بیان کرد، شامل موارد زیر است:

۱. شناخت در انسان، همانند سایر امور مربوط به او، در مراتب و مراحل شکل می‌گیرد.
۲. برای ایجاد شناخت در انسان، برخی اندام‌های بدن مانند اعضای حسی و عصبی (چشم، گوش، مغز و...)، ابزار ساختار حسی برای شکل‌گیری شناخت‌اند که نقش مقدمه برای ایجاد شناخت از مجرای تجربی را اعمال

می‌کنند.

۳. عقل، قلب و نفس، سه ساختار اساسی برای شکل‌گیری شناخت در انسان‌اند که هر یک محتوایی را جذب کرده، با انجام فرایندهایی روی آن محتواها، آنها را به مواد صیروت‌یافته جدیدی برای مرحله بعد تبدیل می‌کنند.
۴. عقل اولین ساختار ایجاد شناخت در سازمان روحی انسان است که مواد و محتوای علم را در خود وارد و جذب کرده و با فرایند فکر روی آن (علم)، صیروت جدیدی به نام حلم ایجاد می‌کند.
۵. قلب، ساختار دیگری است که محتوای تبدیل‌شده از عقل را توسط «ذکر» دریافت و جذب کرده، آنها را با فرایند شناختی «فقه»، به «ایمان» و بعد از آن به «یقین» تبدیل می‌کند.
۶. نفس، ساختار دیگری است که محتوای تبدیل‌شده از قلب را توسط فرایند عزم، حکمت به حقیقت تبدیل می‌کند.

۱۳۹

دهن

پلیز ۱۴۰۱/شماره ۹۱/آمنه شاهنده، ابراهیم نیک صفت

منابع و مأخذ

- * قرآن کریم؛ ترجمه ناصر مکارم شیرازی؛ قم: دار القرآن الکریم، ۱۳۷۳.
- ** نهج الفصاحه؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: جاویدان، ۱۳۶۰.
- *** نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی؛ چ ۴، قم: مشرقین، ۱۳۷۹.
۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ **غرر الحکم و درر الکلم**؛ قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶.
 ۲. حرانی، ابومحمد؛ **تحف العقول**؛ ترجمه صادق حسن زاده؛ قم: آل علی، ۱۳۸۵.
 ۳. دیلمی، حسن بن محمد؛ **إرشاد القلوب**؛ ترجمه علی سلگی نهاوندی؛ قم: ناصر، ۱۳۷۶.
 ۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **مفردات فی الفاظ القرآن**؛ تهران: خورشید، ۱۴۱۲ق.
 ۵. ری شهری، محمد محمدی؛ **میزان الحکمة**؛ ترجمه حمیدرضا شیخی؛ قم: دار الحدیث، ۱۳۸۵.
 ۶. صدرالدین شیرازی، محمد؛ **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**؛ بیروت: داراحیاء التراث الاسلامی، ۱۳۹۰.
 ۷. — **الشواهد الربوبیة**؛ تصحیح، تحقیق و مقدمه سید مصطفی محقق داماد؛ تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲.
 ۸. طباطبایی، محمدحسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
 ۹. طریحی، فخرالدین؛ **مجمع البحرين**؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ قم: کتابفروشی، ۱۳۷۵.
 ۱۰. فیض کاشانی، ملا محسن؛ **تفسیر الصافی**؛ چ ۲، تهران: الصدر، ۱۴۱۵ق.
 ۱۱. قرشی، سید علی اکبر؛ **قاموس قرآن**؛ چ ۶، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱.

۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الكافی**؛ ج ۴، تهران: دار الكتاب الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.
۱۳. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الانوار**؛ بیروت: دار الاحیاء التراث الاسلامیة، ۱۴۰۳ق.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **اخلاق در قرآن**، سه جلدی، قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴.
۱۵. مصطفوی، حسن؛ **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۱۶. مکارم شیرازی، ناصر؛ **تفسیر نمونه**؛ ج ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.
۱۷. نراقی، ملا احمد؛ **معراج السعاده**؛ تهران: رشیدی، ۱۳۶۱.